

ضرب المثل ها، اصطلاحات و زبانزدهای استرآبادی



گردآوری و تدوین: محمدرضا اثنی عشری *

در تعریف مَثَل، اصطلاح، کنایه و ... و تفاوت آن ها با یکدیگر، نکات و مطالب بسیاری نوشته اند. برخی هر نوع زبان زد رایج را مَثَل دانسته، برخی رایج بودن کلام را یکی از شروط مَثَل می دانند و اعتقاد دارند که این شرط، شرط لازم نیست و بنابراین هر کلام رایجی مَثَل نیست. برخی اعتقاد دارند که در مَثَل نباید کنایه وجود داشته باشد، بعضی می گویند کنایه می تواند در یک مَثَل به کار رفته و به مَثَل مفهوم کنایی دهد. و برخی دیگر اعتقاد دارند که کنایه در صورتی که بین عامه مردم رایج شود، خود به تنهایی مَثَل خواهد بود. بعضی می گویند مَثَل نباید قابلیت تأویل به مصدر را داشته باشد، برخی هم اعتقاد دارند برخی از مَثَل های قطعی و مسلم را نیز می توان تأویل به مصدر کرد. چیزی که از این تعاریف و اختلاف نظرها به دست می آید این است که هنوز تفکیک درست و دقیقی بین مَثَل و کنایه و اصطلاح و زبان زد و ... وجود ندارد. اما آنچه که اغلب ادب پژوهان بر سر آن اتفاق نظر دارند، این است که یک مَثَل باید چهار ویژگی عمده داشته باشد: ۱- در بین عامه مردم رایج باشد. ۲- سخن کوتاه و پر مغز باشد. ۳- جنبه ی حکمی و آموزنده داشته باشد. ۴- جمله ی کامل یا شبه جمله باشد.

*فرهنگی باننشسته
و فعال در حوزه ی
پژوهش های
فرهنگی استرآباد

در پژوهش‌های ادبیات عامه، شاخص رواج کلام در بین عامه‌ی مردم، بیش از هر شاخص دیگری اهمیت دارد. آن‌چه در بین عامه‌ی مردم رواج یافته، فارغ از این‌که مَثَل، زبان زد، کنایه و یا اصطلاح باشد، نماینده‌ی ادبیات عامیانه‌ی مردم یک منطقه است و از دل آن می‌توان ناگفته‌های بسیاری را در مورد مردم آن منطقه بیرون کشید. بنابراین در این مقاله کلام رایج بین عامه‌ی مردم را به طور عام زبان زد می‌نامیم.

به هر روی به منظور این‌که آن‌چه ارائه می‌شود از قاعده‌ی پژوهش‌های ادبی خارج نباشد، بنده نیز بین مَثَل و گونه‌های دیگر تفاوت قایل شده و عبارات رایج بین مردم استرآباد را به مَثَل، زبان زد، باورداشت، اصطلاح عامیانه تفکیک کرده‌ام. البته ناگفته نماند که منظور از باورداشت؛ زبان زدها یا مَثَل‌های رایجی است که منشاء آن‌ها یکی از باورداشت‌های بومی یا ملی است. مابقی باورداشت‌های بومی استرآباد را در پژوهشی دیگر گراوری نموده‌ام که انشاءالله در فرصت مقتضی منتشر خواهم نمود.

در این پژوهش منظور از مَثَل کلامی است رایج در بین عامه‌ی مردم که دارای ساختار جمله‌ای یا شبه جمله‌ای کوتاه، با مفهوم حکمی و آموزنده باشد.

قرار است در هر شماره از نشریه میرداماد بخشی از زبان زدهای رایج در فرهنگ عامه‌ی شهر گرگان (استرآباد قدیم) را به ترتیب الفبایی منتشر کنیم. و از آن‌جا که ادبیات عامیانه در فرهنگ شفاهی مردم رایج بوده و ما نیز قصد داریم آن‌ها را تا حد امکان همان گونه که تلفظ می‌شوند ثبت و درج نماییم، لذا لازم می‌بینم در ابتدا در رابطه با زبان زدهای مندرج در متن و شیوه‌ی ثبت آن‌ها توضیحاتی را ارائه کنم.

۱- امروزه زبان زدهای بیشماری در بین مردم گرگان رایج است که نتیجه‌ی تعاملات چند دهه‌ی اخیر می‌باشد، لذا سعی شده زبان زدهایی را بیاورم که یا خود از دوران کودکی شنیده و به خاطر سپرده‌ام و یا از افراد مسن و خانواده‌های قدیمی این شهر پرسیده‌ام.

۲- در بین زبان زدهای استرآبادی تعداد زیادی از نمونه‌های عمومی و رایج در تمام نقاط ایران وجود دارد. بنابراین از بین صدها زبان زد گردآوری شده، زبان زدهایی را که در این شهر رواج بیشتری داشته و به ادبیات عامه‌ی گرگان نزدیک‌تر است، انتخاب کرده‌ام.

۳- در ادبیات عامه‌ی مردم گرگان قاعده‌ی خاص و واحدی برای بیان یک زبان زد وجود ندارد و گاهی یک زبان زد به چندین گونه بیان می‌شود. به همین دلیل تنظیم الفبایی آن‌ها کاری دشوار خواهد بود. بنابراین تا حد امکان انواع گونه‌های مورد استفاده‌ی یک زبان زد را ثبت نموده و هرکدام را در گروه الفبایی مربوط قرار داده‌ام.

۴- هرچند بسیاری از کلمات و عبارات زبان زدها فارسی است، اما به منظور استفاده‌ی همگان و دقت در ثبت اطلاعات، سعی شده کل متن زبان زد آوانویسی شود.

جدول آوانویسی

مصوت های کشیده

ǎ	+َ
ǒ	+ِ
ǔ	+ُ

مصوت های کوتاه

a	َ
e	ِ
o	ُ

یادآوری: گاهی اوقات حرف «ع» و «ه» ساکن میانی کلمات، در محاوره حذف شده و به جای آن حرکت حرف ماقبل، اندکی با کشیدگی اداء می شود. مانند: واژه ی شهر که در محاوره «ه» آن تلفظ نمی شود، اما «شَر» (šar) هم ادا نمی شود، بلکه فتحه حرف «ش» با اندکی کشیدگی و مکس تلفظ می شود. در چنین مواردی در نگارش فارسی، «ه» و «ع» حذف نشده، اما در آوانویسی علائم مذکور درج شده است. مثال: شهر šār - شعر šūr - شهره šöre

مصوت های مرکب

əw	َو
ow	ُو
ay	َی
ey	ِی

مصوت های بلند

â	آ
u	او
i	ای

حروف

â	ژ	—	الف
š	ش	b	ب
—	ع	p	پ
q	غ/ق	t	ت/ط
f	ف	s	ث/س/ص
k	ک	j	ج
g	گ	ĉ	چ
L	ل	h	ح/ه
m	م	x	خ
n	ن	d	د
v	و	z	ذ/ز/ض/ظ
y	ی	r	ر

حرف آ

● آتیش ره با آتیش خاموش نمکنن *âtiš e re bâ âtiš xâmuš nomokonan*

(مَثَل / عام) مفهوم مَثَل: ۱- بدی را با بدی جبران نمی کنند ۲- فتنه با فتنه و خشم با خشم فروکش نمی کند. کاربرد مَثَل: در بر حذر داشتن، بر اساس یک روش تربیتی مبتنی بر تفکر مقابله یا مبارزه ی معکوس کاربرد دارد. در مقابل زبان زد «جواب های، هوی است»

● آتیش کف دست ره ممانه، نه مِشه نگرش بداری، نه مِشه بندازیش پائین

âtiš'e kaf'e dast e re Momâne, na meše negare's bedâri, na meše bendâzi's pâein
(مَثَل / عام) نگرش بداری *negare's bedâri*: نگه آش داری / این مَثَل اغلب به صورت «آتیش کف دست ره ممانه» و یا «آتیش کف دسته» بیان می شود. مفهوم مَثَل: مانند آتشی است که به آن نیاز داری و مجبوری در کف دست نگاه داری، اگر رهایش کنی آن را از دست می دهی و اگر نگاهش داری می سوزی. کاربرد مَثَل: ۱- پند و اندرز در باب ناگزیر بودن از تحمل و صبر در کاری ۲- دعوت به سوختن و ساختن. ۳- بیان وصف حال در مفهوم تُف سربالا، یعنی کسی یا چیزی که با همه ی معایب چون منسوب به تو است نه می توانی کاملاً آن را نفی کنی و نه به کل تأییدش کنی، نه می توانی رهایش کنی و نه پذیرایش باشی. مَثَل معادل: «مِث آتیشه، نه مِشه خیلی بهش نزدیک بیشی، نه مِشه خیلی آزش دور بیشی»

● آتیش و پمبه؟! *âtiš'o pambe!*

(اصطلاح مَثَل گونه / خاص) پمبه *pambe*: پنبه / این اصطلاح در زبان فارسی و گویش های ایرانی، به صورت «آتیش و پنبه را یکجا (کنار هم) نمی گذارند» و «پسر و دختر مثل آتیش و پنبه اند، نمیشه اونا رو پیش هم گذاشت» و... در نقاط مختلف کاربرد دارد. اما در گویش استرآبادی تنها به شکل پرسشی و همراه با تعجب (با تأکید بر «آتیش» در تلفظ)، رایج است. معنی اصطلاح: در جایی که آتش است چطور پنبه گذاشته اید؟ یا چطور انتظار دارید در جایی که آتش است، پنبه هم باشد؟ کاربرد اصطلاح: ۱- در بیان حرمت بین دختر و پسر و برحذر داشتن از نزدیکی و خلوت دختر و پسر تازه به بلوغ رسیده ۲- در بیان تفاوت بین دو چیز یا دو کس و عدم ممزوج شدن دو عنصر متضاد ۳- در وصف آن چه که غیر ممکن است.

● آتیشی که با یک پُف آلو بیگیره، با یک تُف أم خاموش مِشه

âtiši ke bâ yag pof alpow bigire, bâ yag tof am xâmuš meše

(مَثَل / خاص) پُف *pof*: فوت، دمیدن باد با دهان. / آلو (گرفتن) *alpow*: شعله ور شدن / مفهوم مَثَل: هیجانانگیزه ها و اقداماتی که در تب و تاب عوامل و شرایطی گذرا و ناپایدار شکل می گیرد، پس از گذشت مدتی کوتاه، با کم رنگ شدن آن عوامل و شرایط، فروکش می کند. کاربرد مَثَل: ۱- در باب پند و اندرز و گاهی بیان وصف حال. ۲- در نفی هیجانانگیزه های زودگذر و همچنین در مورد جنبش های فردی و اجتماعی که محصول احساس

است و تعقل در آن راهی ندارد.

● آدم اُسْتَقَانِ دَارِ خُودِشِ ارزانِ نُمُفْرُوشِه

âdam'e ostoqân-dâr xod'es e arzân nomofruše

(مَثَل / خاص) اُسْتَقَانِ ostoqân: استخوان/اُسْتَقَانِ dâr: کنایه از اصیل، نجیب و قابل اعتماد است. / مفهوم مَثَل: کسی که اصیل و نجیب زاده است، قدر مقام و منزلت خود را دانسته و تن به ذلت نمی دهد. کاربرد مَثَل: این مَثَل در بیان پند و اندرز و البته بیشتر در ردّ و نفی شخصی به کار می رود که ارزش ها را زیر پا گذاشته و گوینده می خواهد با این مَثَل عدم اصالت و نجیب زادگی آن فرد را اثبات کند.

● آدم اَگِه نَگِه خَرِه، اَگِه بَگِه دَلِه

âdam aga nage xare, aga bege dale

(مَثَل / خاص) دَلِ dal / دَلِه dale: حریص، سیری ناپذیر. دَلِ یا دَلِه صفتی است که به سگ هایی که نژاد و تربیت خوبی ندارند، می دهند. / این مَثَل به صورت «آدم اَگِه نَگِه مِگنِ خَرِه، اَگِر اَم بَگِه مِگنِ دَلِه» و همچنین «اَگِه نَگِه مِگنِ خَرِه، اَگِه بَیگِه مِگنِ دَلِه» نیز رایج است. مفهوم مَثَل: یعنی اگر سکوت کنی و چیزی نگویی می گویند احمق هستی و نمی توانی حقاقت را بگیری و اگر حق ات را مطالبه کنی می گویند گداصفت و سگ صفت هستی. کاربرد مَثَل: ۱- پند و اندرز ۲- در بیان وصف حال در باب مطالبه ی حق و حقوق به کار می رود. یعنی وقتی شخصی را به واسطه ی این که حق خود را طلب کرده، به خصاست متهم می کنند و یا به طور کل شخصی که گفتن حرف، گله یا شکایتی را حق خود می داند و در گفتن آن مردد است، این مثل را به زبان می آورد. مَثَل معادل: «اَگِه بَیگِه زُبَانِ مُسُوزِه، اَگِه نَگِه مِغزِ اُسْتَقَانِ مُسُوزِه»

● آدم بایسِ تَنَدِ تَوِ رِه فَدَا نُونِ بُکَنِه، نِه نُونِ رِه فَدَا تَنَدِ تَوِ

âdam bâyas tandetow re fadâ nun bokone, na nun re fadâ tandetow

(مثل / خاص) تَنَدِ تَوِ tandetow: سرشاخه های خشک درختان که مخصوص روشن کردن تنور است. برای این که تنور را در کوتاه ترین زمان به بالاترین درجه ی حرارت برسانند، تَنَدِ تَوِ را در داخل تنور می سوزانند. / این مَثَل به صورت «تَنَدِ تَوِ رِه فَدَا نُونِ مُکُنِن، نِه نُونِ رِه فَدَا تَنَدِ تَوِ» و همچنین در قالب زبان زد «این یارو از اونایی ه که نونِ رِه فَدَا تَنَدِ تَوِ مُکَنِه» نیز رایج است. مفهوم مَثَل: در جریان انجام کارها نباید هدف اصلی را فراموش کرد. نباید اصل را فدای فرع کرد. کاربرد مَثَل: در باب هشدار و توجه دادن به هدف اصلی در انجام کارها و همچنین برحذر داشتن از حاشیه روی و غرق در فرعیات شدن، کاربرد دارد.

● آدم بَخُوادِ بَدِ بَیَارِه، از اَسْمَانِ یَگِ دَانِه دَسَّه سِرکُو بَفتِه پائین، صاف مِرِه مِیَانِ ...وَنِش

âdam boxâd bad biyâre, az asomân yag dâne dassè-serku befte pâein, sâf mere miyâne kun'es

(مَثَل / خاص) دَسَّه سِرکُو dassè-serku: سنگی دراز و خربوزه ای شکل که برای کوبیدن

برنج و گوشت و ... در داخل سیرکوب (نوعی هاون چوبی) استفاده می شود. در ادبیات عامیانه ی استرآباد حواله دادن «دَسَه سِرکُو»، نوعی دشنام محسوب می شود. / مفهوم مَثَل: وقتی کسی بدشانشی بیاورد، غیر ممکن ترین اتفاقات ناخوشایند برای او ممکن می شود. کاربرد مَثَل: معمولا کسی که پشت سر هم بدشانشی می آورد، در نهایت کلافگی این مَثَل را با خود زمزمه می کند. مَثَل معادل: «آدم بی اقبال فالوده ام دندانشِ مِشکِنه»

● آدم به مایه ش، نه به ... ایه ش'âde na be xâye'še adam be mâye

(مَثَل / خاص) مایه mâye: جوهره و ذات / ... ایه xâye: مجاز از جنسیت و کنایه از ظاهر انسان / این مَثَل به صورت «آدمیت به مایه نه، نه به ... ایه» نیز رایج است. مفهوم مَثَل: انسانیت ربطی به جنسیت (زن و مرد بودن) و یا ظاهر آدم ندارد، بلکه به ذات آدمی بستگی دارد. کاربرد مَثَل: در برحذر داشتن از ظاهر بینی و جنسیت گرایبی به کار می رود.

● آدم بی اقبال فالوده ام دندانشِ مِشکِنه

âdam'e bi-eqbâl fâlude am dendân'es e meškene

(مَثَل / عام) این مَثَل در زبان فاسی و گویش های ایرانی به اشکال مختلفی چون: «بخت که برگردد پالوده (فالوده) دندان می شکند!» یا «شانس و اقبال که به خواب رود، فالوده دندان می شکند.» یا «اگر کم شانسی بیاری فالوده هم دندان می شکند» یا «کسی که پشت هم بد می آورد، هنگام خوردن فرنی هم دندانش می شکند.» و... استفاده می شود. مفهوم مَثَل: ۱- کسی که بدشانس است، یا روی دور بدشانشی افتاده است، در جایی که انتظارش را هم ندارد، آسیب می بیند. ۲- کسی که بدشانس است غیرممکن ها هم برای آسیب رساندن به او ممکن می شوند. کاربرد مَثَل: در بیان وصف حال در باب بداقبالی و بدشانشی کاربرد دارد.

● آدم تن برنه کو... برنه کرباس ره خو موینه

âdam'e tanberene-kunberene karbâs e re xow mevîne

(مَثَل / عام) تن برنه کو... برنه tanberene-kunberene: برهنه، عریان. خو xow: خواب / کرباس karbâs: بی ارزش ترین نوع پارچه / این مثل به اشکال و در جمله بندی های مختلف در زبان فارسی و گویش های ایرانی رواج دارد. مانند: «آدم برهنه کرباس دولا پهنا خواب می بینه». مفهوم مَثَل: ۱- آدم نیازمند آمال و آرزوهایش به اندازه ی نیازهایش است. ۲- کنایه از خیال باطل. کاربرد مَثَل: ۱- در بیان وصف حال ۲- در باب طعنه و کنایه. مَثَل معادل: «شتر در خواب ببند پنبه دانه»

● آدم چپ چس خیکش پُر باشه، پاپلو بهشته، اما پاپلو بهشت آگه نداشته باشه آن ترکیب و زشته

âdam'e çape-çôs xikk'eš por bâše pâpolu behešt e, ammâ pâpolu behešt aga

nedâšte bâše an-tarkib'o zešt e

(مَثَل / خاص) چپ چس çape-çôs: بد ترکیب، بی قواره. کنایه از فرومایه/خیک xik: پوست

یک تیکه ی گوسفند که غلفتی از گوشت جدا شده و به شکل کیسه (شبیبه به مَشک آب) برای نگهداری لبنیات، به ویژه پنیر و روغن، استفاده می شود. معمولاً در مورد انسان، خیک؛ کنایه از شکم و معده و گاهی به طور کُل، جسم و هیكل انسان است. با توجه به اصطلاحات و ادبیات این مَثَل که به لهجه ی استرآبادی است و از آن جا که در زندگی دامداری یک خیک روغن، بخشی از سرمایه ی جاری مال دار بوده است، می توان احتمال داد؛ این مَثَل در تعامل ساکنین شهر استرآباد با دامداران روستایی پدید آمده باشد. / پاپولو / پاپولو پروانه / پاپولو بهشت p polu behe st: کنایه از فرشته است. / آن ترکیب an-tarkib: بد ترکیب و بد هیبت، بی قواره / این مَثَل اکثراً به صورت «آدم چپ چس باشه، اما خیکش پُر باشه» به کار می رود. مفهوم مَثَل: آدم فرومایه و بد ترکیب اگر جیش پُر باشد پیش دیگران عزیز و با شخصیت است و زشتی ها و نواقص او دیده نمی شود. اما آدم با اصل و نصب و با شخصیت اگر پول نداشته باشد، در نظر عوام فرومایه است و زیبایی و کمالش به چشم نمی آید.

● آدم رقینه کتّه مرینه adam'e reqine katte merine

(مَثَل / خاص) رقینه reqine / ریقو riq: لاغر و نحیف، مُردنی / کتّه katte: بزرگ، حجیم / مرینه merine: می ریند / مفهوم مَثَل: ۱- فریب ظاهر افراد را نباید خورد. ۲- افرادی که استعداد کمتری دارند، بلندپروازتر هستند و اعتماد به نفس بیشتری هم دارند. مَثَل معادل: «خیلی خوش گوزه، رو به باد امِ مشینه» و همچنین «خیلی خوش کُ...، تَنکه توری امِ پا مکنه، دم خزینه امِ مشینه»
● آدم ره مُخواد با چشماش بُخوره

 adam re mox d b   e sm 's boxore

(زبان زد / خاص) مفهوم زبان زد: ۱- غضب کرده است. ۲- بی حیا است. کاربرد زبان زد: خطاب به کسی به کار می رود که نگاه غضب ناک دارد و یا چشم غرّه می رود. این زبان زد به صورت «با چشماش مُخواد آدم بُخوره» و یا «مُخواد با چشماش آدم ره بُخوره» نیز رایج است.

● آدم زرنگ همیشه دوپا عقبه adam'e zerang hamishe do pa aqab e

(مَثَل / خاص) زرنگ: در این جا به معنی فریب کار و حيله گر است. / مفهوم مَثَل: ۱- نتیجه ی فریب کاری شکست است. ۲- کسی که در انجام کارها تمام فکر و تمرکزش در زرنگی کردن و پیشی گرفتن از بقیه است، از تفکر به اصل موضوع بازمی ماند و این امر موجب می شود از اصل قضیه باز بماند. کاربرد مَثَل: ۱- در هشدار و یا وصف حال کسی که با زیرپا گذاشتن حقوق دیگران، می خواهد به منفعتی برسد. ۲- در بیان این که افراد فریب کار خود را زرنگ می دانند، اما غافل از این که فریب و حيله نشانه ی زرنگی نیست.

● آدم سگِ خانه باشه، کوچیکِ خانه نباشه adam sag'e x ne b she, ku ik'e x ne nab she

(مَثَل / خاص) این مَثَل در اصل جزو زبان زدها است، اما به دلیل استعمال و رواج بسیار

جزو امثال قلمداد شده و به صورت «سگِ خانه باش، کوچیکِ خانه نباش» بیان می شود. مفهوم مَثَل: ۱- سگ خانگی جایگاه و وظایف مشخصی دارد، اما فرزند کوچک حتی جایگاه سگ را هم ندارد. ۲- فرزند کوچک خانواده از سگ هم کمتر است. کاربرد مَثَل: معمولاً وقتی در یک خانواده انجام اغلب کارها را از فرزند کوچک خانواده می خواهند، فرزند کوچک تر ضمن اقدام به انجام کارها، به صورت غُر و لُند و گاهی زیر لب، زبان زد مذکور را زمزمه می کند.

● آدمِ عاقل (عَقِلِ مَند) بارا کو... خودش پاس نِمتراشه

âdam'e âqel (aqel-mand) bârâ kun'e xod'es pâs nemetrâše

(مَثَل / خاص) عَقِلِ مَند aqel-mand: عاقل/پاس pâs: ۱- نگاهداری ۲- گُوه، لاشه چوب، پاره چوبی به شکل مثلث که برای پُر کردن درزها و یا محکم کردن محل اتصالات برخی اشیاء و ابزارها به کار می برند. به عنوان مثال برای محکم کردن محل اتصال دسته و تیغه ی تبر و امثال آن، یک سرِ دسته ی چوبی را که قرار است در سوراخ تیغه ی تبر قرار گیرد، از مقطع شکاف داده، داخل سوراخ تیغه قرار می دهند و سپس رأسِ نوک تیزِ پاس چوبی را داخل شکاف دسته گذاشته و با ضربه و فشار به داخل شکاف فرو می کنند تا شکاف دهان باز کرده و دسته در داخل سوراخ تیغه محکم و به اصطلاح کیپ شود. پاس تراشیدن pâs terâšidan: کنایه از دردرس و گرفتاری درست کردن. در محاوره ی گرگانی (استرآبادی) رایج است که به شخص مزاحم در اصطلاح پاس... ون pâs'e kun می گویند. کاربرد مَثَل: ۱- در باب پند و اندرز ۲- در باب نهیب زدن به خود ۳- در باب طعنه، کنایه و سرکوفت به کار می رود.

● آدمِ عاقل باشه، پاسِ مِتراشه؟ âdam âqel bâše, pâs metrâše

(مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: ۱- کسی که عاقل باشد چرا باید دردرس درست کند. ۲- کسی که عاقل است نه برای خودش نه برای هیچ کس دردرس درست نمی کند، چرا که ممکن است همان دردرس زمانی گریبان گیر خود او شود. به شکل مضمَر به مَثَل «چاه مکن بهر کسی، اول خودت دوم کسی» اشاره دارد. کاربرد مَثَل: ۱- در باب پند و اندرز و برحذر داشتن از بدخواهی برای دیگران ۲- به عنوان طعنه، کنایه و سرکوفت در باب حماقت و عدم دوراندیشی به کار می رود.

● آدمِ عاقل (عَقِلِ مَند) بایس چووَ سَرِ درختِ ره کف پاهاش بوینه

âdam'e âqel (aqel-mand) bâyas çu'e sar'e deraxt e re kaf'e pâhâ's bevine

(مَثَل / عام) چو ÇU: چوب/ بوینه bevine/ بوینه bivine: ببیند/مفهوم مَثَل: انسان باید عاقبت اندیش و محتاط باشد. کاربرد مَثَل: ۱- در بیان پند و اندرز و هشدار در باب عاقبت اندیشی. ۲- در باب طعنه و کنایه به کار می رود.

● آدمِ عاقل (عَقِلِ مَند) چو میانِ کَلو زَمبور نُمکنه

âdam'e âqel (aqel-mand) çu miyân'e kulu zambur nomokone

(مَثَل / عام) چو ÇU: چوب/ کَلو (kulu) kolu: لانه، آشیانه، خانه ای که برای پرندگان خانگی

می سازند. در اینجا به معنی کندو است. / **زَمْبُور** zambur: زنبور. استرآبادی های قدیم زنبور را **مَگَس** magas یا **مَگَز** magaz و **مَگَس** را **مَقَز** maqaz می گفتند، اما در اطلاق روستائیان بومی سرزمین گرگان به زنبور؛ **مَقَز** (مگس) می گویند. این **مَثَل** به صورت «**آدم عاقل (عَقْل مَند)** **مِین سولاخ زَمبُور سِخ نُمُکَنه**» و همچنین «**آدم عاقل (عَقْل مَند)** **هَج وَخ سولاخ زَمبُور ره نُمُچکله**» نیز استفاده می شود. مفهوم **مَثَل**: ۱- کسی که عاقل است برای خودش دردسر درست نمی کند. ۲- انسان عاقل خود را در معرض خطر قرار نمی دهد. کاربرد **مَثَل**: ۱- در باب هشدار و برحذر داشتن ۲- در باب پند و اندرز افراد برای دوری از دردسر و گرفتاری ۳- در باب طعنه و کنایه

● **آدم عاقل (عَقْل مَند)** کاری نُمُکَنه که قاتقِ نونش نفرین مردم باشه

âdam'e âqel (aqel-mand) kâri nomokone ke qâtoq'e nun'eš nafrin'e mardom bâše

(**مَثَل** / خاص) **قاتق** qâtoq: ۱- نان خورشت ۲- ماست (فارسی- ترکمنی) در لهجه ی استرآبادی آمیختن هرچیز با ماست را قاتق کردن گویند. / **قاتقِ نون** qâtoq'e nun: خورشت نون / مفهوم **مَثَل**: انسال عاقل و عاقبت اندیش حقوق دیگران را زیر پا نمی گذارد. چراکه اگر این چنین کند، آه مظلوم گریبان او را خواهد گرفت. کاربرد **مَثَل**: در باب پند و اندرز ۲- در باب طعنه و کنایه. **مَثَل** معادل: مال دنیا به نفرین مردم نمی ارزد.

● **آدم عاقل (عَقْل مَند)** کو...ش با شاخ گو در نِمندازه

âdam'e âqel (aqel-mand) kun'eš e bâ šâx'e gəow dar nemendâze

(**مَثَل** / عام) **شاخ گو** šâx'e gəow: شاخ گاو. این **مَثَل** در زبان فارسی و گویش های ایرانی به شکل های مختلف رایج است. مفهوم **مَثَل**: کسی که عاقبت اندیش است، توان و قابلیت خود را می سنجد و اقدام به کاری که توان آن را ندارد نمی کند.

● **آدم عاقل (عَقْل مَند)** نونش با خودی مَخوره، سوداش با غریبه مُکَنه

âdam'e âqel (aqel-mand) nun'eš e bâ xodî moxore, sowdâ'se bâ qaribe mokone

(**مَثَل** / عام) این **مَثَل** به صورت **نونش با خودی بخور، سوداگریت با غریبه بکن** نیز بیان می شود. مفهوم **مَثَل**: کسی که عاقل است با خویشان و آشنا معامله نمی کند، چرا که اغلب اوقات در معامله و مسائل مالی، سوء تفاهم بوجود آمده و موجب کدورت می شود. کاربرد **مَثَل**: در بیان پند و اندرز در باب تحکیم روابط خویشاندی و دوستی، و یا برحذر داشتن از ایجاد رابطه مالی با خویشان و نزدیکان کاربرد دارد.

● **آدم غریب قشون** شاید دلسوز بشه، اما غمخور نِمشه

âdam'e qarib-qoşun šâyad delsuz beše, vali qamxor nemeše

(**مَثَل** / عام) **غریب قشون** qoşun (qarib-quşun): غریبه، کسی که از طایفه و خانواده ای غریب است. (در گذشته به دلیل این که ایالت و ولایت استرآباد، منطقه ای سرحدی و مرزی بود، برخی

از قشون‌های قبیله‌ای و طایفه‌ای را در قالب افواج نظامی، برای برقراری امنیت و مرزبانی، به این منطقه مأمور می‌کردند. مانند فوج افشار، بسطامی، خوجه‌وند، عبدالملکی، چاردولی و ...، برخی از این افواج حتی در زمان آرامش و امنیت هم برای آماده‌باش حضور داشتند، دو گروه معروف از این افواج که در شهر استرآباد، در شمال شرقی و جنوب شرقی دارالحکومه‌ی این شهر ساکن شدند، فوج حاجیلر و بلوچ بودند. چنان‌که محل سکونت آن‌ها نیز به نام‌های «محلّه حاجیلر» و «محلّه بلوچ» یا «بلوچ خیل» نام‌گذاری شد. احتمال می‌رود اصطلاح غریب قشون در اطلاق به این طوایف شکل گرفته و بعدها عمومیت یافته باشد. این مَثَل در زبان فارسی و گویش‌های ایرانی به اشکال مختلف رایج است. در مازندرانی می‌گویند:

● «غریب دلسوز وُونه، غمخوار نُوونه qarib delsuz vune, qamxâr navune»

معنی مَثَل: هرچند که در ظاهر دلسوزی و غمخواری مترادف هم هستند و در اغلب لغت‌نامه‌ها دلسوز را غمخوار معنی کرده‌اند، اما تفاوت ظریفی بین معنی این دو واژه وجود دارد که این ظرافت در این مثل مدّ نظر بوده است. در واقع دلسوزی به معنی توجه، مراعات، رحم آوردن بر کسی و گاهی هم دردی (البته سطحی، زودگذر و در لحظه) است. اما غمخواری به معنی هم‌دردی عمیق و قلبی و غم و درد کسی را قلباً غم و درد خود دانستن است. در روابط انسانی؛ تفاوت دلسوزی و غمخواری معلول تفاوت نوع ارتباط بین افراد است. معنی مَثَل: غریبه شاید در لحظه برای تو دل بسوزاند، اما هیچ‌گاه غمخوار تو نمی‌شود. کاربرد مَثَل: این مَثَل معمولاً برای هشدار دادن و نصیحت افرادی به کار می‌رود که غریب پرست هستند و نزدیکان و خویشان خود را فراموش می‌کنند. مَثَل معادل: فامیل آگه گوشتِ ره بُخوره، اُسْتَقَانَتِ ره دور نِمِنْدازه

● آدم کاسب بایس پاشیکسته باشه pâ-şekeste bâşe

(مَثَل / خاص) پاشیکسته (بودن) pâ-şekeste: کنایه از پایه جُفت بودن در کار. / مفهوم مَثَل: کاسب همیشه باید در محل کارش حضور داشته باشد. در مفهومی گسترده‌تر: انسان در صورتی نتیجه‌ی کارش را می‌بیند که پای بند به کارش باشد و کارش را با تداوم ادامه دهد. کنایه از جدی گرفتن کار. کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز در باب تداوم در کار، استفاده می‌شود. مَثَل مشابه: زن بایس پاشیکسته باشه

● آدم گشنه قاشقش پیر شالش مینده adam'e goşne qâşoq'eş e par'e şâl'eş mebande

(مَثَل / عام) مفهوم مَثَل: کسی که نیاز به چیزی دارد، برای رسیدن آن آماده و مهیا است. کاربرد مَثَل: در بیان پند و اندرز و تذکر و یادآوری در باب مهیا بودن در کارها استعمال دارد.

● آدم گوه نمُخوره، بُخوره آم حُبش مُخوره

adam go nomoxore, boxore am xob'eşe moxore

(مَثَل / خاص) گوه خوردن: در اینجا به مفهوم: ۱- غلط و اشتباه و خطا کردن ۲- کار خلاف انجام دادن ۳- ریسک کردن / مفهوم مَثَل: یا خلاف نکن، یا اگر خلاف می‌کنی خلاف حسابی

بکن. کاربرد مَثَل: در باب طعنه و کنایه و سرکوفت. مَثَل معادل: «یا زنگی زنگ یا رومی روم»

● آدم گوه نمُخوره، اگر آم بُخوره، گوه آدم پلو خوره مُخوره

âdam go nomoxore, agar am boxore, go âdam'e pelow-xore moxore

(مَثَل / خاص) گوه خوردن: علاوه بر معانی مذکور احتمال می رود در اینجا به معنی تقلید کردن و الگو قرار دادن هم باشد. آدم پلوخور adam'e pelow-xore: کنایه از کسی یا چیزی که دارای ارزش باشد. کسی یا چیزی که جایگاهی والا دارد. مفهوم مَثَل: ۱- آدم نباید اشتباه، خلاف یا ریسک بکند، اگر هم می کند باید برای هدفی باشد که ارزشش را داشته باشد. ۲- کسی را باید الگو قرار داد که قابلیت الگو شدن را داشته باشد. کاربرد مَثَل: در باب طعنه و کنایه و سرکوفت استفاده می شود.

● آدم گوه نمُخوره، اگر آم مُخواد بُخوره، بایس بینه چه گوه ای داره مُخوره

âdam go nomoxore, agar am moxâd boxore, bâyas bevine ê go'ei dâre moxore

(مَثَل / عام) این مَثَل به شکل های مختلف در ادبیات فارسی کوچه بازاری رایج است. مانند: «آدم بائس بدونه چه گوهی میخوره» مفهوم مَثَل: ۱- هرکاری باید سنجیده باشد، حتی اگر اشتباه و خطا باشد. ۲- هیچ کاری را نباید ندانسته انجام داد. کاربرد مَثَل: ۱- در باب پند و اندرز. ۲- در باب طعنه و کنایه و سرکوفت استفاده می شود.

● آدم مَرینه، به اَنش نُگا مُکنه adam merine, be an'êš nogâ mokone

(زبان زد/ عام) نَگا: تماشا، نظاره/ این زبان زد به دلیل کثرت استعمال، جزو امثال قلمداد شده و به صورت «آدم مَرینه، گوهش نُگا مُکنه» هم رایج است. مفهوم مَثَل: دو مفهوم کنایی متضاد می توان برای این زبان زد قایل شد: ۱- مدفوع انسان که بی ارزش ترین چیز است، ارزش یک بار دیدن را دارد، تو که از آن با ارزش تری را چرا نباید دید؟ (کنایه و مَتَلک). ۲- به طنز و کنایه یعنی مدفوع انسان با آن همه ارزشی که دارد وقتی نگاهش می کنی اعتراض نمی کند، تو که در مقابل آن چیزی نیستی، اعتراض می کنی؟ کاربرد مَثَل: در باب طعنه و کنایه و تحقیر و استهزاء به کار می رود. به این صورت که وقتی به کسی خیره شده اند و او می گوید چرا به من زُل زدی و مرا نگاه می کنی؟ در این موقع برای تحقیر شخص معترض، این مَثَل را به کار می برند.

● آدم مُفلس فی امان الله adam'e mofles fi amânellâ

(مَثَل / خاص) مفهوم مَثَل: ۱- کسی که چیزی (مالی) ندارد، تنها امیدش به خدا است. ۲- آدم بی پول را باید به حال خودش رها کرد. ۳- شخص تهی دست زندگی اش با شرایط پیش می رود و کارهایش باری به هرجهت است، نمی توان از او انتظار زندگی باقاعده داشت. ۴- کسی که نمی تواند قرض و دین خود را پرداخت کند بر او حرجی نیست و در پناه خدا در امان است. کاربرد مَثَل: در بیان حال، و خالی کردن شانه از زیر بار مسؤلیت کاربرد دارد. اشاره مَثَل: این مَثَل اشاره دارد به حدیث نبوی «المُفلسُ فی امان الله» به مفهوم؛ کسی که توان

ادای دین را ندارد در پناه خدا و مصون از تعرض حاکم است.

● آدم وانرو adam-vânarəw

(اصطلاح / خاص) مفهوم اصطلاح: انسان غیر اجتماعی، شخص منزوی. کاربرد اصطلاح: در بیان حال کسی که قدرت برقراری ارتباط با دیگران را ندارد، به کار می رود.

● آدم همه کاره، هیچ کاره نه adam'e hame-kâre, hiç-kâre e

(مَثَل / عام) توضیح: این مَثَل گاهی به صورت «همه کاره، هیچ کاره» به عنوان صفت، استفاده می شود که در این صورت دیگر مَثَل نیست. مفهوم مَثَل: ۱- کسی که در هر کاری سَرک می کشد، همه کاره است، اما چون در هیچ کاری موفق نیست، بنابراین هیچ کاره است. ۲- یک کار را تمام و کمال انجام دادن بهتر است از این که چندین کار ناتمام انجام شود. ۳- اگر کسی ده ها پُست و مقام هم که داشته باشد وقتی کاری از او بر نیاید، هیچ کاره است. کاربرد مَثَل: در ادبیات عامیانه ی این روزگار به کسی اطلاق می شود که ظاهراً در چند رشته فارغ التحصیل است و در ظاهر چندین پُست و سِمَت دارد اما در واقع یا از کارش درآمدی کسب نمی کند، یا در سمتی که است بُرش ندارد و یا سواد و تجربه ی کافی در کارش ندارد.

● آدمی زاد اینقدر چشم دریده ندیده بودیم

âdamizâd in-qezar çešem-daride nadide budim

(زبان زد/ عام) اینقدر in-qezar: این قدر، به این اندازه. چشم دریده çešem-daride: پُر رو، بی آبرو، بی حیا. مفهوم زبان زد: نهایت بی حیائی و گستاخی را می رساند. کاربرد زبان زد: این زبان زد را در مقابل گستاخی و عدم نجابت شخص، همراه با ادای حیرت و تعجب به کار می برند.

● آدمیزاد تُخم مرگه

âdamizâd toxm'e marg e

(مَثَل / خاص) تُخم toxm: اصل، منشاء، زاییده / مفهوم مَثَل: ذات انسان با مرگ عجین شده است. کاربرد مَثَل: این مَثَل در بیان افسوس از درگذشت شخص و یا در بیان دلداری کسی که عزیزی را از دست داده به کار می رود. مَثَل معادل: «آدمی زاد، آه است و دم»

● آردِ ره از آمان و نونِ ره از کُماجدان مُبره

ârd e re az ambân'o nun e re az komâjdân mobore

(مَثَل / خاص) آمان ambân: آبان / کُماج komâj: نوعی نان است. / کُماجدان komajdân: ۱- نوعی دیگ که در آن نان می پزند. ۲- محل نگهداری نان، جای نان، جانونی. مُبره Mobore / مُوره movore: می برد. / مفهوم مَثَل: کنایه از دزد قهار، دزد بسیار ماهر. کاربرد مَثَل: در بیان هشدار و وصف حال کاربرد دارد.

● آسُمان جُل آسُمان-jol

(زبان زد/ عام) جُل jol: پوششی بی ارزش که معمولاً به صورت روانداز یا زیرانداز استفاده شده و البته بیشتر به عنوان پوشش اسب و الاغ کاربرد دارد. / مفهوم زبان زد: تهی دست، سخت فقیر. کنایه از بی جا

و مکان. کاربرد زبان زد: این زبان زد به دو صورت کاربرد دارد؛ یکی در مورد افراد بی خانمان، آواره و کارتن خواب و دیگری در مورد کسانی که تظاهر به داشتن مال و ثروت می کنند، اما وضع مالی و حتی شغل مشخصی ندارند. معنی زبان زد: کسی که رواندازش آسمان و زیراندازش زمین است.

● **آش با جاش!؟! âs bâ jâ's!?**

(زبان زد/ خاص) این زبان زد همراه با تحیر و پرسش ادا می شود. معنی زبان زد: کسی که یک کاسه آش برای او تحفه آورند اما به جای تشکر بابت آوردن آش، در کاسه ی آش تعارفی هم چشم طمع بندد. مفهوم زبان زد: انسان باید به آنچه که روزی و قسمت اش است قانع باشد و از حرص و طمع بپرهیزد. کاربرد زبان زد: در مقابل بروز حرص و طمع بسیار استفاده می شود.

● **آش ره با جاش مُخواد! âs e re bâ jâ's moxâd**

(مَثَل / عام) این مثل را در جمله های مختلف و با افعال متعدد می توان استفاده کرد. مانند: «آش ره با جاش مُورِه»، یا «فلانی آش ره با جاش مُخواد» و یا «اینا (اونا) آش ره با جاش مُخوان!» و همچنین گاهی هم با ادای تحیر و پرسش بیان می شود. مانند: «آش ره با جاش مُخوای؟» مفهوم مثل: ۱- زیاد خواهی، طمع بسیار ۲- گداصفت ۳- پُر رو

● **آش شله بسم الله نداره، زن بیوه ام مُبارک با**

âs'e ðole bsmellâ nedâre, zan'e bive am mobârak-bâ

(مَثَل / عام) این مَثَل در دیگر نقاط ایران به صورت: «آش تُرش بسم الله نداره، زن بیوه مبارک باد» رایج است. آش شله ðole: نوعی آش است که پخت آن قاعده و دستور خاصی ندارد. در آش شله هر نوع از حبوبات و سبزیجات که در دسترس باشد، می ریزند. بسم الله: ۱- متبرک کردن هر چیز در آغاز، با نام خدا ۲- تعارف، بفرما. مُبارک با/ موارک با/ mobârak-bâ/ movârabâ: مبارک باد گفتن، تبریک گفتن. بسم الله نداره: ۱- ارزش متبرک کردن با نام خدا را ندارد. ۲- ارزش تعارف کردن و بفرما زدن ندارد. ۳- نیازی به فکر کردن و استخاره ندارد. زن بیوه ام مُبارک با نداره: خود مثلی است که برای تأکید مفهوم مثل اول آمده، یعنی همان طور که آش شله بسم الله ندارد، زن بیوه هم مبارک باد گفتن ندارد. مفهوم زن بیوه ...: ۱- همه می دانند که زن که بیوه شود نباید به او تبریک گفت. ۲- ازدواج مجدد یک زن بیوه نیازی به تبریک گفتن ندارد. مفهوم مَثَل: ۱- برای چیز بی ارزش نباید ارزش زیاد قایل شد. ۲- کاری که لزوم انجام آن واضح است، نیازی به استخاره ندارد. کاربرد مَثَل: ۱- در مورد بزرگنمایی چیز کوچک ۲- در مقابل تعلل در کارهای مشخص. مَثَل معادل: در لهجه ی مردم کردکوی می گویند: «ترشی آش فاتحه شُپله ðerâsi âs e fâtaha sopole» یعنی آش تُرش بی آنقدر بی ارزش است که به جای فاتحه ی آن باید صوت بزنی.

● **آفتابه لگن هف دَس، شام ناهار پا نداره ðaftâbe-legan haf das, šâm-nâhâr pâ nedâre**

(مَثَل / عام) آفتابه لگن ðaftâbe-legan: در گذشته چون رسم بر این بود که غذا را با دست می خوردند، وقتی میهمانان سر سفره می نشستند، ابتدا آفتابه و لگن مسی را می آوردند تا همه دستهایشان را بشویند و سپس غذا را می آوردند. این مَثَل در زبان فارسی به صورت «آفتابه

لگن هفت دست، از شام و ناهار خبری نیست رایج است. مفهوم **مَثَل**: پرداختن به فرع و از اصل دور شدن، پرداختن به حاشیه و از متن دور شدن.

● **آلو از آلو رنگ میگیره، همساده از همساده پند**

âlu az âlu rang migire, hamsâde az hamsâde pand

(مَثَل / عام) مفهوم **مَثَل**: ۱- تأثیرپذیری ۲- مصاحبت با همسایه در خوی و رفتار انسان مؤثر است. ۳- تأثیر همنشینی و مصاحبت با دیگران. کاربرد **مَثَل**: در بیان پند و اندرز کاربرد دارد.

● **آلو که پخته بشه خودش از درخت مفته** **مَفْتَه** از **deraxt mefte xod's az ke poxte beše** (مَثَل / عام) مفهوم **مَثَل**: هرکاری باید زمان خودش را طی کند، هر چیزی که به تکامل برسد، خودش را نشان می دهد. کاربرد **مَثَل**: در بیان پند و اندرز و دعوت به صبر و شکیبایی. توضیح: اما برخلاف **مَثَل** مذکور که دعوت به صبر و شکیبایی می کند، در منطقه ی نوکنده **مَثَل**ی شبیه به همین **مَثَل** است که دعوت به تسلیم در برابر تقدیر دارد. **مَثَل** رایج در نوکنده: «**آدمیزاد حکم کاندس دارنه، پیژه، کل نه، adamizâd hokm'e kândeš e dârne bapež'e, kalne**» یعنی؛ میوه ی گندس که پخته شود، خودش از درخت می افتد. اهالی نوکنده این **مَثَل** را زمانی به کار می برند که شخص **مُسَنی** که دیگر زمان فوتش بوده، می میرد.

● **آلو هرچی بیشتر رو درخت بمانه با شیرینی خورده مِشه**

âlu har çi bištar ru deraxt bomâne bâ širini xorde meše

(مَثَل / عام) مفهوم **مَثَل**: یعنی دختران دم بخت اگر عجله نکنند، شوهر مناسب تری نصیبشان می شود. کاربرد **مَثَل**: در بیان پند و اندرز و دعوت به صبر و شکیبایی. این **مَثَل** بیشتر در مورد سن ازدواج دختران کاربرد دارد.

● **آمد ابروش دُرس گنه، زد چشمش ام کور کرد**

âmad abru's e doros kone, zad češm'eš am kur kard

(مَثَل / عام) به صورت رفت **ابروش دُرس گنه** ... نیز رایج است. مفهوم **مَثَل**: خواست مشکل کوچکی را حل کند، مشکل بزرگ تری درست کرد. کاربرد **مَثَل**: خطاب به کسی گفته می شود که اقدام به انجام کاری می کند که در آن تبصر ندارد.

● **آمدی آتیش بُوری؟ âmedi âtiš bovori?**

(زبان زد/ عام) **بُوری bovori**: ببری / مفهوم زبان زد: کنایه از عجله داشتن. کاربرد زبان زد: این **مَثَل** معمولاً زمانی به کار می رود که کسی با عجله از جایی عبور می کند. زبان زد معادل: **چه خورته؟ شاش داری؟**

● **آمدی عاروس دَوَت گنی؟ âmedi ârus dâvat koni**

(زبان زد/ خاص) **عاروس ârus**: عروس / **دَوَت dâvat**: دعوت / مفهوم زبان زد: کنایه از عجله داشتن است. کاربرد زبان زد: معمولاً زمانی به کار می رود که کسی پیش کسی یا به خانه ی کسی آمده باشد و بخواهد زود برود. زبان زد معادل: ۱- مگه داری عروس می بری؟ ۲- ... **ون**

نشینمن نداری؟ ۳- شاش داری؟